

مقدمه‌ی مترجم

صحبت درباره‌ی ژوزه ساراماگو، با آن همه آوازه‌ای که در دنیای ادبیات برای خود به هم زده، شاید بیهوده و گزاف باشد. این گول ادبی سده‌ی حاضر از جمله نویسندگانی است که ساختار نوشته‌هایش امضای او محسوب می‌شود، یعنی اگر ساختار رمان‌ها و شیوه‌ی نوشتاری‌اش را از او بگیریم، دیگر ساراماگو نیست و می‌شود مانند خیلی‌های دیگر. در این چند ساله که شهرت ساراماگو فزونی و به تبع آن، ترجمه‌ی آثارش به زبان فارسی گسترش یافته است، متأسفانه مشاهده می‌کنیم که در برخی از آثار برگردان‌شده‌ی او، ساختار و شیوه‌ی داستان‌نویسی‌اش، که ترجمه‌ی آثارش را دشوار می‌کند، در نظر گرفته نشده است، یا به زبانی بهتر، دیگر اثر ساراماگو تلقی نمی‌شوند.

در فهرستی که مدتی پیش گردآوری شده و نام ۱۰۰۱ رمان را معرفی کرده است که باید پیش از مرگ خوانده شوند، سه اثر از ساراماگو به چشم می‌خورد که نخستین اثر از او همین کتاب است. او نویسنده‌ای است که با خلق شرایط خاص در نوعی از جامعه‌ی انسانی، عکس‌العمل‌های

مردم آن جامعه را نسبت به آن ویژگی خاص موشکافی و بررسی می‌کند و باز خورد آن را با زبانی شیوا و گیرا نشان می‌دهد. در کتاب همزاد نیز همین سبک رعایت شده است؛ قهرمان داستان با موردی برخورد می‌کند که شاید ناممکن به نظر برسد، اما واکنش‌ها و رفتارهای او می‌تواند شاخصی از عملکرد منطقی جامعه‌ی مدرن باشد.

از آن جایی که شیوه‌ی استفاده‌ی ساراماگو از علایم سجاوندی شیوه‌ی منحصر به اوست و تعبیر ویژه‌ای از عناصر نشانه‌گذاری دارد، شاید خواننده‌ی ناآشنا با آثار ساراماگو در ابتدا با اندکی دشواری مواجه شود که، پس از چند صفحه، این دشواری برطرف خواهد شد. در ترجمه‌ی کتاب حاضر سعی کردم شیوه‌ی نوشتاری ساراماگو و نحوه‌ی استفاده‌ی او از علایم نشانه‌گذاری را تا حد امکان رعایت کنم، فقط در بعضی جاها مجبور شدم، به جای ویرگول از نقطه و ویرگول بهره ببرم، چون نویسنده به علت استفاده‌ای که از رسم‌الخط خود برده، توانسته با آوردن ویرگول و بزرگ نوشتن حرف اول کلمه‌ی پس از آن، نشان دهد که جمله‌ی قبلی به پایان رسیده و جمله‌ی بعدی آغاز شده است و چون رسم‌الخط فارسی چنین ابزاری ندارد، به ناچار مجبور شدم، در این مواقع، به جای ویرگول نقطه و ویرگول بیاورم.

۴. و

بر روی کارت شناسایی مردی که تازه به فروشگاه آمده تا فیلم کرایه کند نامعمول‌ترین اسم نقش بسته، اسمی با حال و هوای کلاسیک که در گذر زمان از تازگی افتاده است، «ترتولیانو ماکسیمو آفونسو»، بی‌پسوند و پیشوند. ماکسیمو و آفونسو، که به روزترند، برایش تحمل پذیرترند، البته به حس‌وحال خودش هم بستگی دارد، اما امان از ترتولیانو که مثل سنگ قبر بر سینه‌اش سنگینی می‌کند، آن هم از همان نخستین روزی که فهمید این اسم نکبت‌بار به این درد می‌خورد که با لحن طعنه‌آمیز به زبان بیاید، بلکه هم اهانت‌آمیز. معلم تاریخ دبیرستان است، همکارش هم این فیلم را با هشدار به او پیشنهاد داد. نمی‌شود گفت شاهکار سینماست، اما شاید بتواند نود دقیقه‌ای سرگرم‌کننده کند. ترتولیانو ماکسیمو آفونسو مشتاقانه نیازمند انگیزه‌ی بیرون آمدن از فکروخیال است، تنها زندگی می‌کند و حوصله‌اش سر می‌رود، یا اگر بخواهیم با دقت روان‌شناسانه که نیاز این روزهاست حرف بزیم، باید بگوییم دچار ضعف روحی موقتی شده که امروزه به آن افسردگی می‌گویند. برای بیان بهتر حال‌وروزش، همین بس